

امر شخصی، سیاسی است

نوشته کارول هانیش

ترجمه: پارسا شامحمدی، آیدا راوری

مقدمه

ژانویه ۲۰۰۶

مقاله «امر شخصی، سیاسی است» در اصل در یادداشت‌هایی از سال دوم: رهایی زنان^۱ در سال ۱۹۷۰ منتشر شد و در سال‌های بعد به‌طور گسترده تجدید چاپ و در سراسر جنبش و فراتر از آن دست به دست شد. من نمی‌دانستم تا چه اندازه دهان به دهان چرخیده بود تا آنکه جستجویی در گوگل انجام دادم و متوجه شدم به زبان‌های مختلف راجع به آن بحث می‌شود.

جهت شفاف‌سازی مایلم تصریح کنم که عنوان مقاله، «امر شخصی، سیاسی است» را من تعیین نکرده‌ام. تا جایی که مطلعم این کار را ویراستاران نشریه «یادداشت‌هایی از سال دوم» شولی فایرستون^۲ و آنه کودت^۳ انجام دادند، آن هم پس از آنکه کیتی ساراچایلد^۴ این نوشتار را به عنوان مقاله‌ای (مناسب) برای چاپ در آن مجموعه اولیه به آن‌ها

^۱ The Notes from the second year: Women's Liberation

^۲ Shulie Firestone

^۳ Anne Koedt

^۴ Kathie Sarachild

پیشنهاد داد. همچنین، واژه «سیاسی» در اینجا به معنی وسیع کلمه، سروکار داشتن با روابط قدرت به کار رفته است و نه به معنی دیدگاه محدود به سیاست انتخاباتی.

درواقع این مقاله در آغاز یادداشتی بود که آن را در فوریه ۱۹۶۹ زمانی که در گینزویل، فلوریدا بودم نوشتم. این یادداشت را برای فراکسیون زنان صندوق آموزشی کنفرانس جنوبی (SCEF)^۵ ارسال کردم، گروهی که برای آنها به عنوان سازمان‌دهنده‌ای با دستمزد حداقلی کار می‌کردم و مشغول پژوهش اکتشافی برای راه‌اندازی پروژه‌ای برای رهایی زنان در جنوب (ایالات متحده) بودم. این یادداشت در اصل چنین نام‌گذاری شده بود «تأملاتی در پاسخ به افکار داتی راجع به جنبش رهایی زنان» و در پاسخ به یادداشت یکی دیگر از اعضای کارکنان، داتی زلنر^۶، نوشته شد؛ کسی که مدعی بود افزایش آگاهی صرفاً نوعی روان‌درمانی است و این سوال را مطرح کرد که آیا جنبش مستقل رهایی زنان^۷ به راستی «سیاسی» است یا خیر.

این واکنشی غیرمعمول به ایده‌های فمینیستی رادیکال در اوایل ۱۹۶۹ نبود. گروه‌های جنبش رهایی زنان در سراسر کشور و جهان در حال ظهور یافتن بودند. جنبش‌های رادیکال حقوق مدنی، جنبش‌های ضد جنگ ویتنام و گروه‌های چپ قدیمی و چپ نوظهور که بسیاری از ما از دل آنها برخاسته‌ایم، به صورت کلی مردسالار بودند و در رابطه با جنبش زنان و به خصوص سایه تهدیدآمیز رشد سریع جنبش مستقل رهایی زنان احساس نگرانی شدیدی می‌کردند، جنبشی که من مدافع سرسخت آن بودم. بعد از ده ماه فعالیت در جنبش حقوق شهروندی می‌سی‌سی‌پی با ورود به شهر نیویورک گروه SCEF که یکی از گروه‌های پخته‌تر و مترقی‌تر بود را یافتم. این گروه سابقه خوبی

^۵ Southern Conference Educational Fund

سازمانی پیشرو در زمینه حقوق مدنی در ایالت‌های جنوبی آمریکا

^۶ Dottie Zellner

^۷ WLM

در زمینه کارهای نژادی، اقتصاد و عدالت سیاسی از دوران نیو دیلز^۸ داشت و من در سال ۱۹۶۶ به عنوان مدیر دفتر شعبه نیویورک به اعضای کارکنان گروه پیوستم. SCEF به زنان رادیکال نیویورک اجازه ملاقات در دفتر نیویورک، جایی که در آن مشغول به کار بودم را می‌داد و با درخواست من مبنی بر بررسی امکان راه‌اندازی پروژه‌های زنان در جنوب موافقت شد. در هر حال، بسیاری از کارکنان SCEF، چه مرد و چه زن، سرانجام به منتقدانی پیوستند که گرد هم آمدن زنان در گروه‌های افزایش آگاهی برای بحث در مورد ستمی که مختص آنان بود را «خودکاوی بی‌حاصل» و «روان‌درمانی شخصی» و قطعاً «غیر سیاسی» تلقی می‌کردند.

آنان گاهی اقرار می‌کردند که زنان تحت ستم قرار گرفته‌اند (اما تنها توسط سیستم) و می‌گفتند ما باید کار برابر، دستمزد برابر و برخی «حقوق» دیگر را دریافت کنیم اما ما را به‌خاطر تلاش برای کشاندن آنچه به اصطلاح «مشکلات شخصی» ما نامیده می‌شد به عرصه عمومی بی‌نهایت تحقیر می‌کردند، به‌خصوص برای تمام مسائل مربوط به بدن مانند سکس، ظاهر و سقط جنین. به‌همان ترتیب، درخواست ما برای آنکه مردان در کارخانه و مراقبت فرزندان شریک شوند را مسئله‌ای شخصی میان زنی و شخص شوهرش در نظر گرفته می‌گرفتند. مخالفان مدعی بودند اگر زنان فقط روی پای خود بایستند و مسئولیت بیشتری در زندگی خود بر عهده بگیرند نیازی به داشتن جنبشی مستقل برای رهایی زنان ندارند. آن‌ها می‌گفتند آنچه را اقدام مستقل نمی‌تواند حل کند، انقلاب انجام خواهد داد به شرط آنکه دهانمان را ببندیم و وظیفه خود را انجام دهیم. پناه بر خدا اگر اشاره می‌کردیم مردان از ستم بر زنان سود می‌برند.

^۸ New Deals

مجموعه‌ای از سیاست‌ها و برنامه‌های اقتصادی و رفاهی دولت روزولت در دهه ۱۹۳۰ آمریکا برای مقابله با پیامدهای رکود بزرگ، که شامل گسترش مداخله دولت در اقتصاد، ایجاد اشتغال و توسعه برنامه‌های رفاه اجتماعی بود.

شناسایی نیاز به مبارزه با برتری طلبی مردانه به مثابه یک جنبش به جای سرزنش زنان برای ستمی که به آنها وارد می شود جایی است که خط مشی طرفداری از زنان وارد میدان شد. این رویکرد، دیدگاه قدیمی ضد زن را که از توجیهات روحانی، روانشناختی، ماوراءالطبیعی و شبه تاریخی برای ستم بر زنان استفاده می کرد با تحلیل واقعی و ماتریالیستی از رفتار زنان به چالش کشید. (وقتی می گویم ماتریالیستی، منظورم معنای ماتریالیسم مارکسیستی (مبتنی بر واقعیت) است نه به معنی میل به کالاهای مصرفی). اتخاذ این موضع که «زنان مشکل دار نیستند بلکه مورد بی عدالتی قرار گرفته اند» تمرکز را از مبارزه فردی بر مبارزه گروهی یا طبقاتی منتقل کرد و ضرورت وجود جنبشی مستقل برای رهایی زنان را برای سروکله زدن با برتری طلبی مردانه آشکار ساخت.

خط مشی طرفداری از زنان همچنین در به چالش کشیدن «نظریه نقش جنسی» درباره ستم بر زنان که می گفت زنان آنچه را انجام می دهند، به این خاطر است که جامعه به ما این گونه آموزش داده است کمک کرد. (ما می توانیم آنچه به ما آموخته شده که به آن فکر کنیم یا انجام دهیم را به یاد بیاوریم اما به محض آنکه نیروهایی که ما را وادار به این کار می کردند از میان رفتند، آنها را رد کردیم). این افزایش آگاهی بود که منجر به ظهور خط مشی طرفداری از زنان همراه با توضیحات علمی اش مبتنی بر تحلیلی از تجربه های خودمان و بررسی این پرسش که چه کسی از ستم بر زنان «سود می برد؟» شد. فهم اینکه موقعیت های ستم آمیز ما تقصیر خودمان نبود یا به زبان رایج آن زمان، «تمامش زاییده ذهن خودمان نیست» به ما هم شجاعت بیشتر و هم بنیانی واقعی تر و مستحکم تر برای آنکه بر پایه آن برای رهایی مبارزه کنیم، بخشید.

مقدمه «امر شخصی، سیاسی است» و نظریه ای که در بردارد، پاسخ من در گرما گرم مبارزه به حملات SCEF و بقیه جنبش رادیکال به ما بود. فکر می کنم مهم است پی ببریم که این مقاله از دل مبارزه برخاست؛ نه فقط مبارزه من در

SCEF بلکه مبارزه جنبش مستقل رهایی زنان در برابر کسانی که تلاش می کردند یا آن را متوقف کنند یا به مسیرهایی برانند که تهدید کمتری برای خودشان داشت.

همچنین حائز اهمیت است دریابیم ذهن فردی من به تنهایی نظریه‌ای را که مقاله در بردارد شکل نداده است. این نظریه از جنبشی (جنبش رهایی زنان) و گروه خاصی از آن جنبش (زنان رادیکال نیویورک) و گروه مشخصی از زنان در درون زنان رادیکال نیویورک شکل گرفته که گاهی از آن تحت عنوان جناح خط‌مشی طرفداری از زنان نام برده می‌شود.

البته زنانی در گروه زنان رادیکال نیویورک و جنبش فمینیستی گسترده‌تر بودند که از آغاز در مخالفت با آگاهی‌بخشی استدلال می‌کردند و مدعی بودند زنان شست‌وشوی مغزی داده شده‌اند و در ستمی که بر علیه خودشان است مشارکت دارند، استدلالی که بیشتر ریشه در جامعه‌شناسی و روان‌شناسی داشت تا سیاست. آن‌ها نیز به شکل‌گیری نظریه خط‌مشی طرفداری از زنان کمک کردند. با استدلال کردن علیه ما بر طبق «خرَد متعارف» مجبورمان کردند نظریه جدید را روشن‌تر کنیم، بهبود ببخشیم، توسعه دهیم، پالایش و صورت‌بندی کنیم تا بتواند به صورت گسترده‌تر منتشر شود. بعد از جلسات زنان رادیکال نیویورک، جناح خط‌مشی طرفداری از زنان معمولاً به رستورانی نزدیک در می‌تراس می‌رفتند که پای سیب فوق‌العاده‌ای با بستنی سرو می‌کرد. آن‌جا درباره اینکه جلسه چگونه برگزار شد و ایده‌هایی که مطرح شده بود تا ساعت دو یا سه صبح بحث می‌کردیم و در مناظره‌ای شگفت‌انگیز و پویا میان خودمان همدیگر را هم تایید می‌کردیم و هم به چالش می‌کشیدیم.

در سپتامبر ۱۹۶۸، شش ماه پیش از آنکه مقاله «امر شخصی، سیاسی است» نوشته شود، تظاهرات (علیه) دختر شایسته آمریکا برای بسیاری مشخص کرد چرا نظریه خط‌مشی طرفداری از زنان که در حال توسعه آن بودیم وقتی پای اقدام عملی بیرون گروه (و در جامعه) به میان می‌آمد اهمیت پیدا می‌کرد. در مقاله دیگری با عنوان «نقدی بر

تظاهرات (علیه) دختر شایسته آمریکا» در مورد این نوشتم که چگونه جناح ضد زن معترضین از اهمیت پیام ما که همه زنان حتی شرکت کنندگان مسابقه دختر شایسته آمریکا تحت ستم استاندارهای زیبایی هستند؛ کاست. شعارهایی مانند «رو به دیوار، دختر شایسته!»^۹ و «دختر شایسته یک اشتباه است» باعث شد شرکت کنندگان مسابقه به جای مردان و کارفرمایانی که استاندارهای غلط زیبایی را بر زنان تحمیل می کردند، دشمن ما قلمداد شوند.

مبارزه یا مباحثه سیاسی کلید شکل گیری نظریه سیاسی خوب است. نظریه تنها مشتی کلمه است که گاهی فکر کردن به آن ها جالب است اما در نهایت تا زمانی که در زندگی واقعی آزموده نشود تنها تعدادی کلمه است. نظریه های بسیاری هنگامی که تلاش شده در عمل به کار گرفته شوند نتایج غیرمنتظره هم مثبت و هم منفی ای به بار آورده اند.

هنگامی که سعی می کنم به این فکر کنم که اگر می توانستم مقاله «امر شخصی سیاسی است» را با اتکا به دانشی که امروز در اختیار دارم بازنویسی کنم، چه تغییراتی در آن ایجاد می کردم، شگفت زده شدم از این که در واقع این متن تا چه اندازه در برابر گذر زمان و تجربه تاب آورده است. با این حال، چند چیز وجود دارد که آن ها را بسط می دادم؛ از جمله تعریف ساده انگارانه ام از مفهوم طبقه و نیز چند گزاره در مقاله که به روشنی نیازمند توسعه بیشتری هستند. شاید دو موردی که بیش از همه ذهنم را مشغول می کنند این جمله ها باشند: «زنان آنقدر باهوش هستند که به تنهایی مبارزه نکنند» و «ماندن در خانه بدتر از رقابت در دنیای پست کار نیست».

جمله نخست به این معنا نیست که اگر زنان اساساً دست از مبارزه بکشند عاقلانه عمل می کنند؛ برداشتی که برخی از خط مشی طرفداری از زنان ارائه کرده اند. مقصود این است که زنان گاهی عاقلانه عمل می کنند اگر در شرایطی که

^۹ کنایه از اعدام یا بازداشت

امکان پیروزی وجود ندارد و عواقب مبارزه از خودِ ستم بدتر است، به تنهایی وارد مبارزه نشوند. با این همه، مبارزه فردی در برخی مواقع به ما چیزهایی می‌بخشد و در دوره‌هایی که جنبش‌رهایی زنان در وضعیت افول یا نامرئی قرار دارد، شاید بهترین کاری است که می‌توانیم انجام دهیم. با این حال، ما نیاز داریم همواره مرزهای ممکن را رو به جلو برانیم. حتی زمانی که جنبش‌رهایی زنان در اوج خود قرار دارد چون ستم بر ما اغلب در موقعیت‌های منزوی و خصوصی مانند خانه اعمال می‌شود، تحقق عملی اهدافی که جنبش برای آن‌ها مبارزه می‌کند همچنان مستلزم کنش فردی است. با این وجود، مبارزه فردی همواره محدود است؛ پایان دادن برتری‌طلبی مردانه نیازمند جنبش مستمر نیرومندتری از هر آن چیزی که تاکنون دیده‌ایم خواهد بود.

در مورد نکته دوم، به این نتیجه رسیده‌ام که با نظر سوزان بی. آنتونی¹⁰ هم‌نظر هستم که برای آزاد بودن، زن باید «منابع مالی مستقل خود» را داشته باشد. زنان نمی‌توانند بدون مشارکت در نیروی کار عمومی مستقل شوند. این امر همچنین به معنی اتحاد در مبارزه برای تأمین عمومی مراقبت از کودکان و بازسازی ساختارهای محیط کار با در نظر گرفتن برابری جنسیتی و هم‌زمان پافشاری بر این است که مردان نیز باید در کار خانگی و مراقبت از کودکان در عرصه خانگی مشارکت کنند تا زنان ناچار نشوند همه این کارها را انجام دهند.

ای کاش می‌توانستیم همه شیوه‌هایی را که بعدها «امر شخصی سیاسی است» و «خط‌مشی طرفداری از زنان» مورد بازنویسی، تحریف یا سوءاستفاده قرار گرفتند پیش‌بینی کنیم. همانند بسیاری از نظریه‌هایی که توسط فمینیست‌های رادیکال دیدگاه خط‌مشی طرفداری از زنان تولید شدند، در این ایده‌ها یا تجدید نظر شده، یا پاره‌پاره شده‌اند، یا حتی کاملاً وارونه و علیه نیت رادیکال اولیه‌شان به کار رفته‌اند. هرچند مانند هر چیز دیگری لازم است نظریه‌ها در

¹⁰ Susan B. Anthony

جهان واقعی با آزمون روبه‌رو شوند، بسیاری از ما آموخته‌ایم که این نظریه‌ها به محض خارج شدن از دست ما نیازمند دفاع در برابر بازنگری و سواستفاده‌اند

آنچه در ادامه می‌آید نسخه اصلی مقاله «امر شخصی سیاسی است» می‌باشد؛ همان گونه که از یادداشت تهیه شده برای مجموعه سال ۱۹۷۰ با عنوان یادداشت‌هایی از سال دوم: آزادی زنان، به ویراستاری شالومی فایراستون^{۱۱} و آنه کوودت^{۱۲}، برگرفته شده است.

¹¹ Shulamith Firestone

¹² Anne Koedt

امر شخصی، سیاسی است

فوریه ۱۹۶۹

در این متن می‌خواهم از نزدیک به جنبه‌ای از این مباحثه چپ که به شکل رایجی درباره آن صحبت می‌شود پردازم، یعنی «تراپی» در برابر «تراپی و سیاست». نام دیگر آن «شخصی» در برابر «سیاسی» است و به گمان من چنانکه در سراسر کشور توسعه می‌یابد نام‌های دیگری نیز به خود می‌گیرد. هنوز نتوانستم گروه نیوارلثان‌ها را ببینم، اما در نیویورک و گینزویل برای بیش از یک سال در گروه‌ها مشارکت کرده‌ام. زنانی که خود را «سیاسی‌تر» می‌دانستند، هر دو این گروه‌ها را «تراپی» و «شخصی» می‌نامیدند. پس من باید درباره گروه‌های معروف به تراپی بر مبنای تجربه خودم صحبت کنم.

خود کلمه «تراپی (درمان)» اگر تا منتهای منطقی‌اش دنبال شود مشخصاً ناگذاری غلطی است. تراپی فرض می‌گیرد که کسی بیمار است و علاجی (یعنی راه حلی شخصی) برای او وجود دارد. ابتدا به ساکن شدیداً رنجیدم که آنها فکر می‌کنند من یا هر زن دیگری به تراپی نیاز داریم. زنان مشکل‌دار نیستند، بلکه مورد بی‌عدالتی قرار گرفته‌اند! ما باید شرایط عینی را تغییر دهیم نه اینکه با آنها سازگار شویم. تراپی سازگار شدن با آلترناتیوهای شخصی بد شماست. ما تلاش زیادی برای حل مشکلات شخصی نزدیک و روزمره زنان در گروه نکردیم. ما در اکثر موارد موضوع جلسات را به دو روش بر می‌گزیدیم: در گروهی کوچک می‌توانیم به نوبت سوال‌هایی را در جلسه مطرح کنیم

(مانند، کدام را ترجیح می‌دهید/می‌دادید فرزند دختر یا پسر یا نداشتن فرزند؟ و چرا؟ چه اتفاقی برای رابطه‌تان می‌افتد اگر مرد شما درآمد بیشتری از شما داشته باشد؟ اگر درآمدش کمتر از شما باشد چه؟). سپس ما افراد دور اتاق بر اساس تجارب شخصی مان به سوالات پاسخ می‌دادیم. همه به این شیوه سخن می‌گفتند. در پایان جلسه تلاش می‌کردیم آنچه گفته شد را جمع‌بندی کرده و تعمیم دهیم و میان تجارب گفته شده ارتباط برقرار کنیم.

در این نقطه و شاید برای مدتی طولانی در آینده من باور دارم که این جلسات تحلیلی، فرمی از کنش سیاسی هستند. من به این جلسات نمی‌روم به این خاطر که نیاز دارم یا می‌خواهم درباره «مشکلات شخصی» ام صحبت کنم. در واقع، ترجیح می‌دهم این کار را نکنم. بعنوان زنی که عضو جنبش است، تحت فشار بوده‌ام تا قوی، از خود گذشته، دیگری‌محور و فداکار باشم و به طور کلی شدیداً زندگی خودم را تحت کنترل داشته باشم. اعتراف به مشکلات در زندگی‌ام به منزله ضعیف به نظر رسیدن است. پس من می‌خواهم بر اساس معیارهای جنبش زنی قدرتمند باشم و نمی‌خواهم اعتراف کنم مشکل واقعی‌ای دارم که نمی‌توانم راه‌حل شخصی‌ای برای آن بیابم (به جز مشکلاتی که مستقیماً مربوط به سیستم سرمایه‌داری است). این کار در این نقطه کنشی سیاسی است که چیزها را آن‌چنان که هست بگویم، اینکه به جای آن که آنچه همیشه به من گفته‌اند را بگویم آنچه واقعاً درباره زندگی خود باور دارم را بگویم.

پس دلیل اینکه در این جلسات شرکت می‌کنم این نیست که هر گونه مشکل شخصی را حل کنم. یکی از اولین چیزهایی که در این گروه‌ها کشف می‌کنیم این است که مشکلات شخصی، مشکلات سیاسی هستند. هیچ راه‌حل شخصی‌ای در این لحظه وجود ندارد. تنها راه‌حل، کنشی جمعی برای راه‌حلی جمعی است. من به جلسات رفتم و همچنان به رفتن ادامه می‌دهم چرا که به فهمی سیاسی دست یافتم که تمام مطالعاتم، تمام «بحث‌های سیاسی» ام، تمام «کنش‌های سیاسی» ام، تمام چهار سال و اندی تلاشم در جنبش هیچ‌گاه چنین فهمی به من نبخشید. مجبور شدم

عینک خوشبینی‌ام را در بیاورم و با این حقیقت روبرو شوم که واقعا چقدر به عنوان یک زن زندگی من ناخوشایند است. دارم به فهمی اساسی از همه چیز دست می‌یابم که در تضاد با فهم مبهم و روشنفکرانه و احساسات اشرافی از سر لطفی که نسبت به مبارزات «دیگر افراد» داشتم است.

این سخنان در جهت انکار این نیست که چنین جلساتی حداقل دو جنبه درمانی (تراپی گونه) دارند. ترجیح می‌دهم که این جنبه را نیز «تراپی سیاسی» در تضاد با تراپی شخصی بنامم. مهم‌ترین چیز رها شدن از خودسرزنشگری است. می‌توانید تصور کنید چه رخ می‌داد اگر زنان، سیاه‌پوست‌ها و کارگران (تعریف من از کارگر هر کسی است که باید برای زنده ماندن کار کند در مقابل کسانی که چنین نیستند. تمام زنان کارگرند) سرزنش خودمان را برای وضعیت‌های غمباری که در آن هستیم متوقف کنند؟ به عقیده من تمام کشور به چنین نوعی از تراپی سیاسی نیاز دارد. این همان کاری است که جنبش سیاه‌پوستان دارد به طریق خودش انجام می‌دهد. ما هم می‌توانیم این کار را در جنبش خودمان انجام دهیم. ما تنها داریم آغاز می‌کنیم که سرزنش کردن خودمان را متوقف کنیم. همچنین داریم احساس می‌کنیم که برای اولین بار در زندگیمان برای خودمان فکر می‌کنیم. چنان که کارتون لیلیث می‌گوید: «من دارم تغییر می‌کنم. ماهیچه‌های ذهن من دارند رشد می‌کنند.» کسانی که باور دارند مارکس، لنین، انگلس، مائو و هو تنها و آخرین «کلمات خیر» را درباره موضوعات دارند و زنان چیز بیشتری برای اضافه کردن ندارند، بلاشک چنین گروه‌هایی را هدر دادن زمان می‌دانند.

گروه‌هایی که من در آن‌ها بوده‌ام در بحث‌های «سبک زندگی‌های جایگزین» یا اینکه زنی «آزاد» به چه معناست ورود نکرده‌اند. ما خیلی زود به این نتیجه رسیده‌ایم که تمام آلترناتیوها تحت شرایط فعلی بد هستند. اگر با مردی زندگی نکنیم یا نکنیم، به شکل اشتراکی زندگی کنیم یا به شکل جفت یا تنهایی، اگر متاهل باشیم یا مجرد، اگر با زنان دیگر زندگی کنیم، اگر به دنبال عشق آزاد برویم، اگر به دنبال مجرد باشیم یا همجنس‌گرایی، یا هر ترکیبی،

تنها چیزهای خوب و بدی درباره هر موقعیت بدی وجود دارد. دیگر هیچ طریق «آزادتری» وجود ندارد؛ تنها آلترناتیوهای بد هستند.

این بخشی از یکی از مهم ترین تئوری‌هایی است که ما در حال صورت‌بندی کردن آن هستیم. ما آن را «خط‌مشی طرفداری از زنان» می‌نامیم. اساس آنچه این تئوری می‌گوید این است که زنان به واقع افرادی پاک هستند. چیزهای بدی که درباره ما به عنوان زنان گفته می‌شود یا افسانه (زنان احمق اند) و تاکتیک‌هایی هستند که زنان برای مبارزه فردی استفاده می‌کنند (زنان سلیطه‌اند)، یا در واقع چیزهایی هستند که می‌خواهیم با خود به جامعه جدید ببریم و می‌خواهیم که مردان نیز در آن سهیم باشند (زنان احساساتی و هیجانی هستند). زنان افرادی تحت ستم هستند که نه بر حسب انتخاب بلکه بر حسب ضرورت چنین عمل می‌کنند (مثلاً در حضور مردان احمقانه عمل می‌کنند). زنان تکنیک‌های ترکیبی بی‌نظیری برای بقای خود ایجاد کرده‌اند (مانند زیبا به نظر رسیدن و خنده‌های کودکانه برای نگه داشتن شغل یا مردی) که باید هنگامی که نیاز است از آن استفاده کنند تا زمانی که قدرت اتحاد بتواند جای آن را بگیرد. زنان آنقدر باهوش هستند که به تنهایی مبارزه نکنند (مانند سیاه‌پوستان و کارگران). در خانه ماندن بدتر از رقابت پست دنیای کار نیست. هر دو آن‌ها بد هستند. زنان مانند سیاه‌پوستان و کارگران باید سرزنش کردن خودشان برای «شکست»‌هایشان را متوقف کنند.

حدود ده ماه طول کشید تا به نقطه‌ای برسیم که بتوانیم چنین چیزهایی را صورت‌بندی کنیم و آن‌ها را با زندگی هر زنی مرتبط سازیم. این موضوع از این نقطه نظر مهم است که چه کنشی را می‌خواهیم انجام دهیم. وقتی که در ابتدا گروه ما آغاز کرد، اگر بر اساس عقیده عامه پیش می‌رفتیم، احتمالاً باید در خیابان‌ها بر علیه ازدواج، علیه بچه‌دار شدن، برای عشق آزاد، بر علیه زنانی که آرایش می‌کنند، علیه زنان خانه‌دار، برای برابری بدون بازشناسی تفاوت‌های زیست‌شناختی و خدا می‌داند چه چیزهای دیگری تظاهرات می‌کردیم. حالا ما تمام این چیزها را به مثابه

چیزی می بینیم که آن را «راه حل شخصی» می نامیم. بسیاری از کنش هایی که گروه های «کنشگر» انجام داده اند در راستای همین خط صورت گرفته است. زنانی که اعمال ضد زن در مراسم دختر شایسته آمریکا انجام دادند کسانی بودند که بدون تئوری برای کنش فریاد می زدند. اعضای یک گروه می خواهند مهد کودک خصوصی ای دایر کنند بدون هر گونه تحلیل واقعی از اینکه می توانند چه کار کنند تا آن را برای دختر بچه ها بهتر کنند، کمتر از آن تحلیل کرده اند که چطور این مرکز انقلاب را تسریع می کند.

این قطعاً بدان معنا نیست که ما نباید کنشی انجام دهیم. ممکن است دلایل خیلی خوبی وجود داشته باشد که چرا زنان درون این گروه ها نمی خواهند در این لحظه هیچ کاری انجام دهند. یکی از دلایلی که خودم معمولاً دارم این است که این امر برایم خیلی مهم است که می خواهم کاملاً مطمئن باشم که کنشی را به بهترین طریقی که می دانیم انجام می دهیم و اینکه این کنش «درستی» است که نسبت به آن احساس اطمینان می کنم. من از اینکه بیرون بروم و چیزی را برای جنبش «تولید» کنم سر باز می زنم. درگیری بسیاری در گروه نیویورکمان داشتیم درباره اینکه آیا کنشی انجام بدهیم یا نه. وقتی اعتراضات دختر شایسته آمریکا مطرح شد، هیچ مسئله ای نبود جز اینکه می خواهیم انجامش دهیم. فکر می کنم به این خاطر بود که همه دیدیم که چطور به زندگی ما مرتبط بود. ما احساس کردیم کنش خوبی است. خطاهایی هم در این کنش بود اما این کنش ایده بنیادینی داشت.

این تجربه من در گروه هایی بود که به «ترایی» یا «شخصی» بودن متهم می شوند. اگرچه گروه های معینی نیز تلاش می کنند تا ترایی انجام دهند. شاید پاسخ این نباشد که روش تحلیل بر اساس تجارب شخصی را به نفع کنش فوری کنار بگذاریم، بلکه باید دریابیم که می توانیم چه کنیم که این روش کار کند. برخی از ما زمانی شروع به نوشتن کتابچه هایی درباره این موضوع کردیم و هرگز فراتر از طرح کلی نرفت. ما داریم دوباره روی آن کار می کنیم و امیدواریم که حداکثر تا یک ماه دیگر منتشر شده باشد.

این درست است که همه ما نیاز داریم یاد بگیریم که نتیجه گیری های بهتری از تجارب و احساساتی که درباره آن صحبت می کنیم، ترسیم کنیم و یاد بگیریم که چطور روابط میان تمام آنها را ترسیم کنیم. برخی از ما نتوانستیم به درستی این تجارب و احساسات را به دیگر تجارب و احساسات مرتبط سازیم.

یک چیز دیگر: من فکر می کنم ما باید به آنچه زنان معروف به غیرسیاسی می خواهند بگویند گوش کنیم، نه به این خاطر که بتوانیم در سازماندهی آنها بهتر عمل کنیم بلکه به این خاطر که در کنار یکدیگر ما جنبشی توده ای هستیم. من فکر می کنم ما یعنی کسانی که تمام وقت برای جنبش کار می کنیم تمایل داریم که به شدت متعصب شویم. آنچه در حال حاضر رخ می دهد این است که وقتی زنانی که عضو جنبش نیستند با ما مخالفت می کنند، ما فرض می کنیم بدین خاطر است که آنها «غیر سیاسی» اند و به این فکر نمی کنیم که ممکن است خطایی در تفکرات ما وجود داشته باشد. زنان دسته دسته در حال ترک جنبش هستند. دلایل واضح این امر این است که ما از بردگان جنسی بودن و انجام کارهای پست برای مردان خسته شده ایم، مردانی که ریاکاری شان در موضع سیاسی شان نسبت به آزادی برای همگان (به جز زنان) شدیداً آشکار است. اما واقعیت فراتر از این حرف ها است. من هنوز نمی توانم آن را به درستی صورت بندی کنم. فکر می کنم زنان «غیر سیاسی» به دلایل بسیار خوبی عضو جنبش نیستند، تا زمانی که می گوئیم: «تو باید مثل ما فکر کنی و مثل ما زندگی کنی تا عضو حلقه برگزیدگان شوی.»، شکست خواهیم خورد. چیزی که در تلاشم بگویم این است که چیزهایی در آگاهی زنان «غیر سیاسی» (من شدیداً آنها را سیاسی می دانم) وجود دارد که به اندازه هر آگاهی سیاسی ای که فکر می کنیم داریم معتبر است. ما باید دریابیم که چرا بسیاری از زنان نمی خواهند کنشی انجام دهند. شاید خطایی در کنش وجود دارد یا ایرادی در اینکه چرا ما کنش را انجام می - دهیم وجود دارد یا شاید تحلیل ما از ضرورت چرایی انجام کنش به اندازه کافی در ذهن هایمان روشن نیست.

<https://www.carolhanisch.org/CHwritings/PIP.html>